

البته من به این کار راضی نبودم. احساس می‌کردم غرور معلمیم جلو بچه‌ها لطمه‌دار می‌شه ولی چاره‌ای نداشتم. مشغول تدریس بودم. خودمو به آب و آتیش می‌زدم، پشت سر هم سرفصلهارو روی تابلو می‌نوشتمو دربارش حرف می‌زدم. نزدیک استاد دانش‌آموزی نشسته بود و حسابی چُرت می‌زد. چشم غُرّه‌های من هم اصلاً کارگر نبود. از اون بدتر دانش‌آموزی که دقیقاً تو نقطه دید استاد نشسته بود مشغول طراحی یه قلب تیر خورده برای معشوق دلسوخته‌اش بود. من هم قرار بود وجود خدا را با برهان و دلیل براشون ثابت کنم. تنها خوشحالیم این بود که از اصطلاحات فلسفی کم نمی‌آرم و می‌تونم سرو ته قضیه‌رو هم بیارم امّا ترس اینو داشتم که استاد آخر کار چند سؤال از دانش‌آموزا بپرسه و خلاصه حسابی ضایع بشم. حرکت قطره عرقی سرد رو بدنمو حس می‌کردم - بلند گوی مدرسه اعلام کرد: بچه‌ها توپارو بیارن دفتر. فهمیدم زنگ تفریح نزدیکه. درسو خلاصه کردم و از بچه‌ها خواستم برای جلسه آینده سوالهای درسرو جواب بدن نیم نگاهی به استاد انداختم. استاد از جاش بلند شد و اجازه خواست تا چند دقیقه‌ای... آب دهانمو قورت دادم سرمو تکانی دادم و بعد کنار پنجره رفتم و ایستادم. استاد روبه دانش‌آموزا کرد و شروع کرد به تعریف و تمجید از منو از کارم. دقیقاً منظورشو نمی‌دونستم ولی از بابت بچه‌ها خیالم راحت شد. بچه‌ها یکی یکی کلاسو ترک کردن. من موندم و استاد. استاد نگاهی به من کرد و با نگاهش فهموند حرفهای زیادی داره بعد از گفتن خسته نباشید یه نگاهی به کلاس انداخت و گفت:

شروعی دوباره

نوشته: محمود یاسی

تقدیم به همکاران گرامی

«حرفهای خودمونی»

خیلی اضطراب داشتم، آخه می‌دونید یکی از اساتید رشته‌ای که من تدریس می‌کردم سر کلاس همراهِ دانش‌آموز نشسته بود و کار منو ارزیابی می‌کرد.

به نظر شما این کلاس مناسب آموزش خدا شناسیه، ما خدارو از نشونه- هاش می‌شناسیم. تو این کلاس خشک و خالی کدوم نشانه خداشناسی وجود داره، یه شاخه گل زیبا، یه پوستر از طبیعت، یه فیلم جذاب از شگفتیهای اعجاب انگیز آفرینش یا مثلاً: ماکت بدن انسان و خیلی چیزای دیگه... استاد نگاهی به تابلو شلوغ و پر از نوشته کلاس کرد و گفت: شما خیلی خودتو خسته کردی. به نظر شما تدریس یعنی «انتقال همه مطالب به دانش‌آموزا یا آماده کردن شرائط یادگیری برای مشارکت خود بچه‌ها در یادگیری؟ استاد ادامه داد: خیلی از معلمها از ترس اینکه کلاسشون شلوغ نشه و صدای مدیر و ناظم در نیاد اجازه خیلی از فعالیتهارو از دانش‌آموزا می‌گیرن. اما این اشتباهه. با این کار ما همه چیزو از دست دادیم. بدون حضور دانش‌آموزان، اجرای روشها و فنون تدریس غیر ممکنه... برای لحظه‌ای کوتاه استاد ساکت شد و بعد با لبخند نگاهی به من انداخت و گفت:

یه چیز بگم ناراحت نمی‌شی!

من هم که دیدم آب از سرم گذشته سری تکون دادم و گفتم: نه بفرمائید. استاد گفت: مشکل اصلی شما این که هنوز مخاطبِ تو نشناختی و توجه نکردی برای چه سنی و چه قشری داری آموزش می‌دی! زبونِ شونو نشناختی. تیز به چشای استاد نگاه ۲ استاد ادامه داد، اینا نوجوون هستن و مشتاق زیبایی، هنر، دوستی و عشق. استاد لحظه‌ای سکوت کرد و بعد آرومتر گفت: اگه وسط تدریست که توجه بچه‌ها به صفر رسیده بود خودت یا با استفاده از بچه‌های هنرمند کلاس یه بیت شعر می‌خوندی یا طرح زیبا و نمی‌دونم با خط خوش چیزی روی تابلو می‌نوشتی. یا مثلاً از قصه‌های

قرآن استفاده می‌کردی خیلی‌ها متوجه حضور در کلاس می‌شدن، می‌دونی قصه‌های قرآن بی‌نظیرن و واقعاً شنیدنی، اون موقع بچه‌ها تو چشمت خیره می‌شدنو به حرفات گوش جان می‌سپردن. خوشبختانه هنرمندای خوبی هم تو کلاس داری. متفکرانه سرمو پائین انداختم. استاد دفتر نمره‌رو باز کرد و نگاهی به نمرات انداخت. از اینکه جلوی اسم بعضی از دانش‌آموزا بعد از گذشت چهار ماه به جز علامت‌های مثبت و منفی نمره‌ای نبود خجالت کشیدم. اما استاد دفتر نمره رو بست، گذاشت کنار و گفت:

«مدتی پیش کلاسی رفتم که از همه جهات برام جالب بود. داخل دفتر نمره جلوی اسم هر دانش‌آموز، هم نمره روخوانی قرآن بود هم نمره پرسش شفاهی، نمره آزمون کتبی، فعالیت‌های کلاسی و غیر کلاسی، عضویت دانش-آموزا تو گروه‌های مختلف تحقیقی، نمایشی و... جالب اینکه معلم این کلاس با انجام همه این فعالیتها، کتاب رو به اندازه استاندارد تدریس کرده بود. اون روز هم مراحل تدریس و بخوبی اجرا کرد. من تنها سوالی که ازش کردم رمز موفقیتش بود می‌دونی چی جواب داد؟

گفت: من برای هر جلسه که سر کلاس می‌آم تو دفتر یادداشتم چهار خط

- ط... ر... ح - د... ر... س - د ۳

در این موقع استاد از زیر کلاسورش یه فرم بلند بالا بیرون آورد و مشخصات منو بالاش نوشت و با علامت ضربدر گزینه‌های عالی‌رو پشت سر هم ردیف کرد. با لبخند به صورتم نگاهی کرد و دستمو گرفت و فشرد گفت: مطمئنم تو هم توان‌شو داری، بعد خداحافظی کرد و رفت. از این ماجرا مدت‌های زیادی به که می‌گذره اما الآن احساس می‌کنم اون روز نقطه عطفی در

کارنامه تدریس من بود و زنگ شروعی دوباره. من دست تک تک اساتیدمو
می‌بوسم و برایشون دعای خیر می‌کنم. «والسلام»

تهیه شده در:

کارشناسی گروه‌های آموزشی متوسطه

ناحیه ۳ قم

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.